

## سند سیاسی کنگره یازدهم سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر )

### اوضاع سیاسی و وظائف ما

1- مبارزه جنبش ما برای آزادی و برابری و سوسیالیسم علاوه بر تداوم با مسائل تازه ای هم روبرو بود.

در دوره اخیر حکومت اسلامی تلاش کرد با استفاده از افزایش تنش در صحنه بین المللی و بکارگرفتن برگ های دیگری در عرصه داخلی برای خود فرجه بقاء فراهم کند. در عرصه بین المللی برای مقابله با فشاری که مدتهاست نقش

مهمی پیدا کرده و در دوره اخیر بیش از هر زمان بوده است، همه تلاش خود را بر استفاده از روزنه هائی متمرکز کرده که در نتیجه ضعیف شدن نسبی موضع آمریکا برای به خط کردن کامل همه قدرتهای دیگر به وجود آمده و می آید. ضعف نسبی آمریکا و بروز رقابت بین قدرتها علاوه بر مخالفتهای درونی ایالات متحده با سیاستهای دولت بوش، که در سال گذشته شدید بود، بر دو عامل مهم استوار است: زمین گیر شدن برنامه "خاورمیانه بزرگ" و مختل شدن سرعت پیش روی برنامه نئولیبرالی سرمایه جهانی.

در خاور میانه، برنامه جامع "خاور میانه بزرگ" زمین گیر شده و همه نشانه ها حاکی از رکود این برنامه بدلیل مشکلات عراق و افغانستان و فلسطین است. در حالیکه یک جانبه گرائی مدل سال 2003، برای حل مسئله اصلی برنامه "خاورمیانه بزرگ" یعنی مسئله ایران بدلیل مخالفت اتحادیه اروپا و مدعی بودن روسیه و چین کارائی ندارد، بحران اخیر و جنگ برنامه ریزی شده اسرائیل در لبنان معنی پیدا می کند. این جنگ با بهره برداری از اقدامهای ارتجاع اسلامی و به قیمت کشتار و آوارگی کودکان و زنان و مردان بسیار، حرکتی برای پیش بردن برنامه زمین گیر شده "خاورمیانه بزرگ" است. این وحشی گری می تواند به گسترش پایه های اجتماعی ارتجاع اسلامی در خاورمیانه هم منجر شود، اما آمریکا برای نتایج عملی خارج شدن از رکود حساب باز کرده است. مختل شدن سرعت پیش روی برنامه نئولیبرالی (چنان که در اروپا و آمریکا ی لاتین مشهود است) به نوبه خود زمینه رقابت، نه تنها بین ایالات متحده و اتحادیه اروپا، بلکه برای چین هم به عنوان قطب عروج کننده سرمایه داری، پرورده می کند. چین علاوه بر سرعت رشد اقتصادی، با بهره گیری از برده داری عریان، قدرت نظامی خود را گسترش می دهد و با متحد شدن با روسیه در "سازمان شانگهای" زمینه لازم برای اعمال اراده در سیاست بین المللی را فراهم می کند. تلاش حکومت اسلامی برای پیوستن به این قطب و عضویت در سازمان شانگهای چشم گیر بود.

**2- حکومت اسلامی در دوره اخیر در صحنه داخلی بر این خیال بود که با متمرکز و یک پارچه شدن در بالا و فعال کردن بیشتر نیروی سرکوب خود و با بهره بردن از منابع مالی ناشی از افزایش درآمد نفت برای پاسخ فوری به تنگنا های زندگی توده مردم، جنبشهای اجتماعی را درهم شکسته و خاموش کند. اما تمهیدات حکومتی تا کنون کارائی لازم را نداشته است. نیروی جنبشهای اجتماعی بیش از آن بوده است که "دستگاه ولایت فقیه" قادر به عقب راندن آن شود و فشار بین المللی با حاد شدن مسئله انرژی هسته ای آن چنان بالا رفته که امکانهای حکومت را کم تر کرده است. به نحوی که حکومت برای مقابله کردن با این فشار به امامزاده "ملی گرائی" و ناسیونالیسم متوسل شده است. آنان که دم از "امت اسلامی" می زدند، "ملت بزرگ ایران" و "تاریخ کهن مرز و بوم" را عزیز کردند. اما پناه بردن از این خرافه به آن خرافه علیرغم هر تأثیری، گره کار آنان را باز نمی کند. اضافه بر آن دار و دسته "احمدی نژاد" برای حذب پایه اجتماعی نه تنها به "عدالت طلبی" بلکه به مطالبات اجتماعی هم، بعضاً فراتر از حتما اصلاح طلبان، روی آورد.**

سرکوب و فشار چون گذشته ندادم یافت و شدت هم گرفت. دستگیری فعالان جنبشها فراوان شد و در مورد ملیتها به حد بی سابقه ای رسید. اما جنبشهای اجتماعی نه تنها فعال ماندند بلکه مرحله ای را که قبل از شکست قطعی اصلاح طلبان به آن وارد شده بودند پشت سر گذاشته و مراحل تازه ای را آغاز می کنند. در تمام یکسال گذشته اصلاح طلبان و لیبرال ها مدعی بودند که با اخراج اصلاح طلبان حکومتی از حکومت، جنبشهای اجتماعی روبرو خاموشی می روند چرا که از امکانهای حکومتی اصلاح طلبان محروم می شوند. اما تداوم مبارزه علیه استبداد حکومت مذهبی، این ادعای آنان را باطل کرد و نشان داد که امکانهای اصلاح طلبان هم ناشی از مبارزه مردم بود و نه بالعکس.

شکست قطعی اصلاح طلبی نه تنها قید و بندهای ناشی از هرگونه توهم به امکان تغییر شرایط با وجود حکومت اسلامی را کنار زد بلکه زمینه های طرح مطالبات و نگاه کردن به افقهای دورتر از چار چوب لیبرالی را هم در حد معینی فراهم کرد. هم چنین جنبش ما به عنوان بخشی از جنبش ضد سرمایه داری جهانی از فرازهای دور اخیر این جنبش تأثیر گرفت. بستر جنبش جهانی ما نشانه های تازه ای بروز داد. در اروپا بدنیا مبارزات فرانسه ورد قانون اساسی اروپا، که نئولیبرالی تر از همه قانونهای کنونی کشورهاست، و به ویژه بعد از مبارزات دانشجویان و کارگران علیه قانون نخستین استخدام، فضای سیاسی تغییر کرده و دولتها قادر به پیش بردن برنامه نئولیبرالی با سرعت پیشین نیستند. در آمریکای لاتین، از مکزیک تا آرژانتین جنبش های اجتماعی بزرگ در مبارزه با برنامه های نئولیبرالی دولتها ی حاکم، همه آنها را به تنگنا رانده اند. اغلب این دولتها در انتخابات در مقابل شعارها و برنامه های مخالفان نئولیبرالیسم وامی دهند. مهم تر از آن مبارزه و تأثیر آن جنبش های بزرگ اجتماعی است، مثلاً در مکزیک، که نهادهای مستقر سیاسی و مبارزه پارلمانی را نمی پذیرند و در پی دگرگونی بنیادی نظام سلطه سرمایه اند. در همه آمریکای لاتین " صدای چپ" اوج گرفته است.

تجربه مستقیم فعالان جنبش و دریافت تجربه و تأثیر جنبش جهانی ما بر روی آنها در حدی بوده که می توان گفت در مقایسه با چند سال قبل و دوره گفتن بی چون و چرای لیبرالی و اصلاح طلبی، نسل تازه این فعالان مسحور ایده های لیبرالی نیستند.

آنچه که در حرکت های جنبشهای اجتماعی در دوره گذشته برجسته شد و نشان از مرحله تازه دارد، همبستگی و دفاع از یکدیگر و شرکت فعالان جنبشهای مختلف در حرکت های یکدیگر است که به طور عملی نوعی از گرد هم آمدن و حرکت متحدانه را نمایش داد. گسترش و وسعت پایه ای جنبشهای اجتماعی رشد مثبت داشته و به ویژه در جنبشهای ملیتها چشم گیر بود. به همین دلیل است که بخش های مختلف حکومت، به ویژه دار و دسته احمدی نژاد، و امپریالیسم

آمریکا، بیش از هر زمان دیگر، با دریافت قدرت و نقش جنبشها در صدد سوء استفاده از آنها برای پیش برد هدفهای ضد دموکراتیک و ضد انسانی خود هستند.

در میان توده های زحمتکشان و مزد و حقوق بگیران هم روی گردانی از برنامه های نئولیبرالی مشهود است. بی جهت نیست که بعد از آنکه احمدی نژاد و دار و دسته، برای مصادره مقاومت در برابر برنامه های نئولیبرالی به شعار "عدالت طلبی" روی آورد و رقبا را از میدان بدر کرد حالا همه به یاد "عدالت اجتماعی" افتاده اند و حتا لیبرالها هم از آن دم می زنند. اما چون هنوز این توده ها در کنار تجربه خانه خرابی در اثر برنامه های نئولیبرالی، نقش آزادی را در مسیر رهائی خود در حد لازم در نیافته اند و "شکاف نان و آزادی" پر نشده نیروهای رنگارنگ ارتجاع قادر به بهره برداری اند.

در یک نگاه عمومی با آنکه اکثریت بزرگ مردم علیه حکومت اسلامی اند، اما هنوز مانند دوره قبل، بخش مهمی از جمعیت آمادگی مبارزه قطعی و سنگین را نشان نداده اند.

**3- نیروی کار و جنبش اجتماعی زحمتکشان در دور اخیر نمایشگر کیفیت نوینی از مبارزه بود.** حرکت کارکنان شرکت واحد اتوبوسرانی در تهران اگرچه محدود به یک مؤسسه و یک شهر بود اما تأثیر مهمی در صحنه سیاسی کشور داشت. چراکه این مبارزه برای تشکل مستقل بود. خواست سندیکای مستقل در کشوری که زیر سیطره یک حکومت استبدادی مذهبی است که تحمل هیچ حرکتی بیرون از خود را ندارد و اساس برنامه اقتصادی آن بر مبنای "کار ارزان" است، مطالبه ای رادیکال است. در عین حال این مطالبه در رشته حمل و نقل پایتخت تأثیر مستقیم و بزرگی در همه فعالیتهای شهرداشت. علیرغم فشار و بگبگو به بندهای حکومت و بیکار کردن بسیاری از فعالان حرکت، این مبارزه ای پیروزمند بود که خود را در سطح داخل کشور و در سطح بین المللی تثبیت کرد و سندیکای شرکت واحد به عضویت فدراسیون بین المللی حمل و نقل در آمده و حمایت گسترده بین المللی کسب کرد. اما بیش از این، نیروی کار رسمی و در استخدام، به ویژه در مؤسسات بزرگ هم چون دوره قبلی تحرك بالائی نشان نداد. آنچه مشهود است "مبارزه در محل کار" به نسبت مبارزات همبسته در سطح اجتماعی چندان فعال نیست. این مسئله که در اغلب کشورها هم مشاهده می شود یکی از مسائل مهم جنبش ماست و بیانگر آن است که در نتیجه تغییرهایی که سرمایه داری در برنامه های خود داده که سازمان نیروی کار و سازماندهی بهره کشی را دگرگون کرده، مبارزه نیروی سازمان یافته و رسمی کار که در محل کار و به شیوه "اتحادیه ای" پیش می رود، علیرغم نقش برجسته آن دیگر به تنهایی برندگی گذشته را ندارد و می باید بدنیا لیاقتن شیوه های تازه سازماندهی بخشهای متنوع نیروی کار بود، نیروئی که دامنه آن بسیار فراتر از بخشهای رسمی مزد و حقوق بگیران می رود. تا مبارزه علیه سرمایه داری در حوزه اقتصاد کارآتر شود.

**4- جنبش ملیتهای ساکن ایران در یکسال گذشته و حوادث خونین بلوچستان، از مهم ترین و تأثیر گذارترین مسائل سیاسی بود.**

کردستان، خوزستان و آذربایجان شاهد اعتراض مردمی بود که سالها ست، علاوه بر ستمی که از جانب یک حکومت سیاه استبدادی و نظام بهره کشی و انسان خوار سرمایه داری بر آنها هم چون بر فارس زبانها می رود، از "ناسیونالیسم ایرانی" رنج برده و تحقیر می شوند. آن ها نه تنها مجاز نیستند به زبان مادری خود تحصیل و کار کنند و می باید همه امور اجتماعی و رسمی را به زبان فارسی انجام دهند و بنابراین زحمت بیشتری از فارس زبانها باید متقبل شوند تا عقب نیافتند، بلکه مدام تحقیر شده و مورد تبعیض اند. همیشه به آنها به عنوان "ایرانیان عزیز" تعارف می شود ولی هیچ بخشی از فرهنگ آنها (نه فقط زبان) مانند موسیقی و ادبیات و غیره، به عنوان معرف و نماینده فرهنگی سر زمین "ایران عزیز" در هیچ کجا حضور نمی یابد. همه چیز برای "دولت - ملت" سازی سرمایه داری حاکم بر این سرزمین حول یک زبان و فرهنگ مربوط به آن شالوده ریزی میشود و هر چیز دیگر به ویژه وقتی که ملیتهای مختلف در پی کسب برابری و رفع تبعیض می افتند با چماق تجزیه طلبی و "حفظ تمامیت ارضی" کوبیده می شود تا قلمرو بهره کشی سرمایه داری حاکم و حکومت مرکزی آن خدشه دار نشود. مردم زحمتکش و نیروی کار فارس زبان که خود مورد بهره کشی سرمایه داری حاکم و حکومتها همیشه سیاه آن در این سرزمین اند نه تنها نفعی در همراه بودن با سرمایه داری حاکم ندارند بلکه همه چیز زندگی شان با زحمتکشان ملیتها گره می خورد، که آنها هم نفعی در بودن با سرمایه دارهای هم زبان و هم فرهنگ خود ندارند. برای این زحمتکشان محور بودن زندگی انسان باید اصل باشد و نه حفظ خاک و مرزهایی که حاکمان مختلف بنا بر زور و قدرت بین خود تقسیم کرده اند. آنچه در این میان به عنوان یک خطر واقعی در کمین است رو در رو شدن همین زحمتکشان و کارگران ملیتهای مختلف و درگیری و جنگ داخلی بین ملیتها و نابود شدن همه هستی آنها به خاطر منافع بهره کشان و سرمایه داران است. وظیفه و راه زحمتکشان، جدا کردن خود از انواع ناسیونالیست ها و مبارزه علیه آنهاست. در این میان در درجه اول باید با ناسیونالیسم نهادی شده و مستقر یعنی "ناسیونالیسم ایرانی" در افتاد تا به توان ناسیونالیسم های ملیتها را که در واکنش به این ناسیونالیسم مستقر رشد می کنند و اوج می گیرند مهار کرد. برای این منظور همان طور که در سند کنگره دهم سازمان ما هم تاکید شده، نقش کارگران و زحمتکشان و همه انسانهای فارس زبان مخالف تبعیض بسیار حیاتی است. چون این ناسیونالیسم را با استفاده از زبان و فرهنگ آنها به همه حقنه کرده و می کنند، ما ضمن دفاع از همبستگی و با هم بودن همه ملیتها و مردم ساکن این سرزمین، در چهار چوب فدرالیسم، بر آنیم که مسئله ملی و دفاع از برابری کامل همه ملیتها در همه حوزه ها و دفاع از حق تعیین سرنوشت همه آنها در این مقطع زمانی از حساسیت ویژه ای برخوردار است. چرا که امپریالیسم و به ویژه آمریکا برای پیش بردن برنامه های خود در منطقه، بر خلاف دوره جنگ سرد، آتش بیار معرکه ناسیونالیسم های مختلف شده و

می شود. و این ابعاد خطر و بروز جنگ داخلی بین ملیتها را بیشتر می کند. همه جنبش های ملیتها، هم چون همه جنبشهای اجتماعی دیگر مانند جنبش کارگری، زنان و غیره به عنوان محیط های فعال زندگی اجتماعی به همانگونه که در معرض آسیب از جانب حکومت اند، از جانب آمریکا و دیگران نیز آسیب پذیری دارند و این در مبارزه اجتماعی و سیاسی امری قابل پیش بینی و انتظار است. هوشیاری و تلاش آگاهانه این جنبش ها یاد زهر این آسیب هاست و متحد شدن جنبش های اجتماعی و متکی شدن به خودتضمین کننده عبور سال از دام هاست. این بیش از هر کس برعهده عناصر و نیروهای مترقی جنبش ملیت ها است که با تأکید بر مطالبات مشترک با سایر جنبش های اجتماعی راه مبارزه مشترک برای رهائی و هم بستگی را هموار کنند.

**5- گسترش مبارزه زنان علیه ستم جنسی در دوره اخیر نمایان بود.** مبارزه علیه تبعیض جنسی و سنتها، نهادها و قوانین پایدار کننده این تبعیض، از تأثیر گذارترین مبارزه ها در صحنه سیاست عمومی بود. مرتجع ترین نیروها هم دیگر نمی توانند حضور و قدرت و تأثیر این جنبش را نادیده بگیرند. جنبشی که در "اندرونی" آخوندها هم و لوله انداخته و دیگر "حرم امنی" برای آنان باقی نگذاشته است. تأثیر این جنبش تا جایی است که دولت را مجبور به عبور از موازین شرعی و خط قرمز همه آخوندها، مانند مورد مجاز بودن ورود زنان به میدانهای ورزشی می کند. اگر چه با تشر "آیت اله ها" منتفی اعلام می شود.

موقعیت فرودست زن در جامعه، که تاریخ آن به درازای عمر جامعه طبقاتی است در نظام بهره کشی سرمایه داری حفظ شده است، و سرمایه داری به حفظ بهره کشی از زن در "نظام خانوادگی پدرسالارانه" و کارخانگی، که جزیره داری عریان نیست، بخش مهمی از هزینه های خود را حذف کرده است و سلطه و بهره کشی در رابطه مرد و زن را ادامه می دهد. سنتها، موازین اخلاقی ریاکارانه و قوانین مرد سالارانه، زن را در موقعیتی می نشانند تا نظام بهره کشی از زن پایدار بماند. این مسئله در لایه های پائینی جامعه، در میان زنان زحمتکش با شدت دو چندان آشکارتر است. اگر چه مطالبات حرکت های زنان کشور بیشتر در حد تغییر و اصلاح قوانین است اما رفتن به سوی ریشه ها و مبارزه برای دگرگونی بنیادی در مناسبات زن و مرد و دفاع از مطالبات زنان زحمتکش و کارگر و ارتباط گیری با آن ها، با فعالیت زنان رادیکال پر نفس تر می شود.

**6- دانشجویان و جنبش دانشجویی نشانه های زیادی از آغاز دوره جدید بروز دادند.** نسل تازه دانشجویان که تقریباً بعد از شکست اصلاح طلبی و آشکار شدن تجربه آن به دانشگاه آمده اند، نه تنها نفی کامل حکومت را که تجربه و دست آورد نسل قبلی بود، ادامه دادند بلکه خود با دستاوردهای جدیدشان عبور از موازین اصلاح طلبی و گفتمان لیبرالی را آغاز و تجربه می کنند. و دلوارانه از جنبش های اجتماعی دفاع کرده و با آنان ارتباط می گیرند. بهمین دلیل است که علاوه بر آن که نهادهای حکومتی را بیش از هر زمان در مقابل خود دارند، انواع اصلاح طلبان و لیبرالهای بیرون حکومتی را هم در صف سرزنش کنندگان می بینند. اما این جنبش در حدی از توانائی است که بدون وا همه از پذیرش یا رد تشکلهای دانشجویی توسط مقامهای حکومتی، تشکلهای موجود را حفظ کند و شاهد افزایش چشم گیر شرکت کنندگان در انتخابات دانشجویی هم باشد. جنبش عمومی ضد استبدادی بویژه فعالیت و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی تداوم داشت و نقش خانواده های زندانیان سیاسی چشم گیر بود.

**7- طی سال گذشته دگرگونیهای درونی حکومت اسلامی آرایشهای جدیدی شکل داده است.** برنامه دستگاه ولایت برای بقاء در برابر بحران داخلی، و فشار خارجی متمرکز و یک پارچه شدن در بالا و سرکوب بیشتر و آمادگی برای مقابله با تهدیدهای نظامی بوده است. برای این منظور به نسل دوم کادرها و فعالان حکومتی و نهادهای نظامی خود متوسل شد. این نسل دوم، طی دوره اصلاح طلبان متشکل شده و سهم خواهی می کردند. آنها که هنوز به امتیازهای مالی آن چنانی نرسیده و سنگین وزن نشده اند، با تحرک زیاد همه چیز را زیر سؤال برده و سناریوی قدیمی شده نسل اولی های سالهای آغازین انقلاب را تکرار می کنند. در مقابل، نهادهای مستقر بورژوازی و به ویژه روحانیون صاحب امتیاز، تاب این شلوغ کاریها را اگر کنترل شده نباشد ندارند. اما دستگاه ولایت برای بقا در دوران سخت و بحرانی به نیروی نسل دومی ها به عنوان تنها تکیه گاه نیازمند است. همین نیاز، در دوران بحران پیچیده به عامل تشدید کننده بحران و نه حل آن تبدیل می شود. چون میدان داری بیش از حد این نیرو می تواند تکان های زیادی هم به وجود آورد که با برنامه های صاحبان اصلی قدرت سازگار نباشد. این دارو دسته نسل دومی ها اشتباهی زیادتر از حد مورد نظر دستگاه ولایت دارند و حتی می توانند تهدیدی برای کانون اصلی قدرت باشند.

نیروهای اصلی نسل اول حکومت اسلامی، از محافظه کاران سنتی تا اصلاح طلبانی که خود را لیبرال دمکرات (کارگزار سازندگی) و باصطلاح سوسیال دمکرات (مشارکتی ها) می نامند، به هم نزدیک می شوند تا طرف حساب کار را بداند. علاوه بر آن بخش مهمی از روحانیون قدرتمند هم همانطور که اردوی احزاب "از مؤتلفه تا نهضت آزادی" رفسنجانی را محور خود کرده است، به او متوسل شده اند. بویژه در زمانی که انتخابات مجلس خبرگان "ولایت فقیه" در پیش است رقابت آن ها برای کنترل هر چه بیشتر این نهاد حادث می شود. ابلاغ سیاستهای خصوصی سازی مصوب مجمع تشخیص مصلحت (در راستای برنامه توسعه 20 ساله اقتصاد نئو لیبرالی حکومت اسلامی) از جانب ولی فقیه در تیرماه 85 از آخرین اقدامهای کنترلی است. ابلاغ این "سیاستهای کلی بندج اصل 44 قانون اساسی" که یک سال پیش تصویب شده بود در این مقطع زمانی علاوه بر کنترل هیاهوی "عدالت طلبی"، انطباق کامل با هدف اقتصادی "خاورمیانه بزرگ" راهم اعلام می کند. خصوصی سازی 80 درصد سهام مؤسسه های اقتصادی دولتی همانطور که مقامهای اقتصادی حکومتی می گویند "انقلاب اقتصادی در تاریخ ایران" است. آنها درست می گویند انقلاب

نئولیبرالی اقتصاد ایران و پایان دادن به هیا هو "عدالت" و بی مهار کردن بهره کشی است. اگرچه رسانه های حکومتی "بره کشان" بخش خصوصی را جشن گرفته اند، اما بخش خصوصی هنوز رضایت و اعتماد کامل ندارد. چرا که معلوم نیست که با وجود درگیری های درون حکومت و مقاومت زحمتکشان در مقابل این برنامه ها، این سیاست بکجا بیانجامد. اما در هر حال پیش گرفتن این برنامه، بحران و فلاکت زندگی تا کنونی بزرگترین بخشهای جمعیت را شدیدتر خواهد کرد. نه تنها نانی از بابت " نفت" در سفره ها نیامد بلکه آخرین داشته ها هم ربوده میشود.

آنچه مشهود است، چه تغییر آرایشها که هنوز هم ادامه دارد و چه برنامه های مختلف قطب های رقیب، پاسخ قطعی برای حل بحران نبوده است.

**8-** تنش شدید ناشی از سیاست اتمی حکومت اسلامی، نقش تعیین کننده ای در سرنوشت آن پیدا کرده است. ادامه این تنش می تواند منجر به فاجعه ای برای مردم ایران شود. چه جنگ و چه تحریم اقتصادی، مردم این سرزمین را قربانی خواهد کرد. هر دو طرف این ماجرا در پشت آن نفع خود را پی می گیرند. حکومت اسلامی در خیال استفاده از "نیروی باز دارندگی اتمی" برای بقای خود است و آمریکا در پشت مسئله اتمی برنامه اصلی خود تغییر و دگرگونی در آرایش خاورمیانه را پی می گیرد. یعنی می خواهد بجای حکومت اسلامی، که دشمن آزادی و نقض کننده تمام عیار حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش است، چنان آرایش حکومتی به وجود آورد که خود تعیین کننده همه چیز شود. این جابه جا شدن نقض کنندگان "حق تعیین کنندگی سرنوشت خود"، یعنی پایه ای ترین حق انسانی و دموکراسی، برای مردم ایران جز به در آمدن از چاله استبداد ولایت فقیه و افتادن به چاه "تعیین کنندگی هیات حاکمه آمریکا" معنی دیگری نخواهد داشت. ما مردم این سر زمین که نه نفعی در سلاح اتمی داریم و نه منفعتی در انرژی هسته ای، برای آنکه بر سرنوشت خود حاکم شویم چاره ای جز مقابله با هر دو طرف، هم با حکومت اسلامی و هم با امپریالیسم به ویژه آمریکا، در این ماجرا نداریم. یعنی بلند شدن صدای سوم. بلند شدن صدای همه آنها که به پایه ای ترین حقوق انسانی و موازین دموکراسی پای بندند. ما با هر نوع تنش که جز به نفع حکومت اسلامی و جنگ طلبی امپریالیستی تمام نمی شود مخالفیم. نه برنامه انرژی اتمی حکومت اسلامی در جهت منافع مردم است و نه مداخله گری امپریالیستی، بویژه آمریکا.

**9-** نیروهای اپوزیسیون حکومت اسلامی در شرایط جدید هم چون خود حکومت، آرایش تازه ای پیدا می کنند. در این مرحله حساس، تنش در سیاست خارجی و بویژه بحران میان حکومت اسلامی و آمریکا نقش مهمی در صف بندی این نیروها بازی می کند. اگر این تنش و بحران حادث شود، بخش های بیشتری از نیروهای سیاسی اپوزیسیون (بسیا بیشتر از سلطنت طلبان و مجاهدین و بخشی از لیبرال های بیرون حکومت که در گذشته هم چنین می کردند) به آمریکا و متحدان او نزدیکتر از پیش میشوند. این دسته از نیروها فقط به دنبال کسب قدرت و یا شریک شدن در آنند و در متحد شدن با آمریکا، همه موازین دموکراسی و حق "خود تعیین کنندگی سرنوشت" را زیر پا می گذارند و دشمنان مردم اند. امکان دیگر جهت گیری ارتجاعی در صورت حادث شدن بحران، روی آوری کسان و نیروهائی از اپوزیسیون بدلائل و بهانه های مختلف، به حکومت اسلامی و ملحق شدن به اردوی آن است. بی اعتقادی به اعمال اراده مردم در سرنوشت خود فقط باین دسته نیروها محدود نمی شود. تلاش های مربوط به "ساختن رهبری" برای مبارزه علیه استبداد حاکم که در دوره اخیر شدت گرفته نیز توسط آن کسان و نیروهائی پیگیری می شود که به دموکراسی کامل و دخالت همه جانبه مردم در سرنوشت خود اعتقادی ندارند. دموکراسی محدود مورد نظر آنها و برنامه نشانند "نخبگان" بر سر مردم، راه را مستقیم و غیر مستقیم برای "نخبه بزرگ" یعنی آمریکا هموار می کند. بخش دیگری از نیروهای اپوزیسیون که شامل چپ ها و نیروهای غیر چپ هم میشود و بر قدرت خود مردم متکی اند و هر عمل سیاسی را از این زاویه نگاه می کنند در مقابل مداخله گری امپریالیستی موضع می گیرند و مبارزه قاطع با حکومت اسلامی را پیش می برند. ما خود را در این صف می بینیم و برای گسترده شدن آن تلاش می کنیم چرا که "چگونگی سرنوشتی" حکومت اسلامی از نظر ما باندازه خود سرنوشتی دارای اهمیت است و جدا از آن نیست. اگر تنش و بحران حادث شود این صف بندی ها سایه گستر خواهد شد. در هر حال چپ ها و کمونیست ها هم برای پاسخ دادن به این بحران و هم برای برهم زدن عدم تناسب بین فعالیت آن ها و زمینه گسترده مبارزه نیروی اجتماعی ما نیازمند همکاری اند. اما پاسخ به این ضرورت، در گرو دوری از فرقه گرایی است، که در دوره های رونق گرفتن مبارزه، جان ساختن تر هم میشود.

\*\*\*\*\*

ما بر مبنای آن چه که آمد ادامه تلاش و مبارزه برای هدف هایی که کنگره دهم تعیین کرده بود و با تأکید بیشتر بر مواردی که در شرایط تازه برجستگی پیدا می کند، راه، در دستور کار خود قرار می دهیم. یعنی:

**1-** پیگیری جستجوی راهها و شیوه های سازمانیابی مناسب کارگران و زحمتکشان و از جمله بخش های غیر رسمی نیروی کار.

**2-** یاری به گرد آمدن جنبش های اجتماعی ضد نئولیبرالی و برای آزادی، یعنی فوروم اجتماعی. نیروی عظیم کار چه بخش رسمی و چه غیر رسمی و همه زحمتکشان برای آنکه صدا و عمل هماهنگی بیابند نیاز به یک فضای عمومی ارتباطی و به ویژه با همه جنبشهای اجتماعی ضد نئولیبرالی دارند. این فضا، یعنی جنبش جنبشها، با مرتبط شدن همین جنبشها ی موجود به وجود می آید. می توان از طریق دیالوگ و بحث به نقشه های عمل

مشترک و گوناگون علیه برنامه های نئو لیبرالی حکومت و مبارزه برای وسیع ترین حقوق سیاسی و اجتماعی و آزادی و دموکراسی و علیه همه تبعیض ها و تبعیض جنسیتی و علیه جنگ و نظامی گری رسید. این فضا برای شنیده شدن وسیع صدای محرومترین بخشها مانند زنان و زحمتکشان و نیروهای کار غیر رسمی و حمایت جنبشهای آنها از یکدیگر ضروری است. در این فضا و این جنبش هر نیروئی جای خود را دارد. لازمه شکل گرفتن و حرکت این جنبش دوری کردن از "هژمونی" و پذیرش "گوناگونی" است. این فضا درک و تفاهم بین سوسیالیستها را هم میسر می کند و زمینه مبارزه مشترک برای براندازی سرمایه داری را تقویت می کند. ما با بیشترین نیرو و امکان و با تأکید بر زمینه های به وجود آمده به شکل گیری و گسترش این فضا یاری می کنیم.

**3- حضور و مداخله فعال در صفوف مقدم پیکار برای آزادی و دموکراسی و کمک به گسترش جنبش عمومی علیه استبداد.**

**4- مبارزه نظری علیه سرمایه داری و برنامه های نئو لیبرالی، که در ایران سرعت می گیرد، و توضیح مواضع سوسیالیستی برای پیش بردن مبارزه عملی علیه سرمایه داری و برای آلترناتیو سوسیالیستی و کمونیسم.**

**5- همراهی با کمونیست ها و سوسیالیست ها ی دمکرات برای حمایت از سازمانیابی کارگران و زحمتکشان و مبارزه با گروه گرایی و سکتاریسم که سازمانیابی طبقاتی را می شکند. اگر موجودیت کمونیستها جدا از جنبش طبقاتی و پایه های اجتماعی انگاشته نشود و هدف درخود نباشد، و هدف، حرکت و اعتلا جنبش طبقاتی باشد، راه متحد شدن آنها نیز از بستر فعالیت مشترک برای کمک به پیشروی نیروی کار و زحمتکشان می گذرد.**

**6- یاری به بلند شدن صدای سوم در مقابل حکومت اسلامی و مداخله گری امپریالیستی و هم گام شدن با همه نیروهایی که علیه این دو ارتجاع مبارزه می کنند.**

**7- تحکیم پیوند ارگانیک با جنبش ضد سرمایه داری جهانی. بویژه در دوره ای که خطر جنگ و تهدید امپریالیستی وجود دارد، تلاش برای موضع گیری جنبش جهانی علیه ارتجاع حاکم بر ایران و چشم نبستن بر ارتجاع فعال در خاورمیانه در جریان مبارزه علیه امپریالیسم برجسته میشود.**

**8- تدقیق موضع در مورد فدرالیسم و روشن تر کردن سیاستهای مربوط به آن.**